

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۲: ۲۲۲-۲۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

مناسبت فرهنگ سیاسی حوزه نخبگی و حکمرانی خوب:

دلالت‌هایی برای ایران

* هانیه گرانیلی کرپی

** مسعود مطلبی

*** حسین ابوالفضلی

**** علی صالحی فارسانی

چکیده

حکمرانی خوب، فرآیندی است در جهت حاکمیت قانون، شفافیت، مسئولیت‌پذیری، مشارکت، برابری، کارایی، اثربخشی، پاسخگویی، آزادی فردی، آزادی مطبوعات و همچنین وجود یک جامعه مدنی فعال. ادبیات حکمرانی خوب تاحدودی با حکمرانی دموکراتیک و شاخص‌های آن هم‌پوشانی دارد. هرچند این شاخص‌ها در هر یک از جوامع به تناسب پیشینه تمدنی، تاریخی، فرهنگی و ساختار اجتماعی، جنبه‌ای بومی به خود می‌گیرد و گاه در نهادینه شدن، تمایزاتی با جوامع دیگر دارند، یافته‌ها نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی نخبگان در صورت دموکراتیک بودن یا پذیرش حداقل ارزش‌های دموکراتیک، می‌تواند زمینه‌ساز پیشبرد دموکراسی یا توسعه سیاسی به مفهوم گسترش مشارکت و رقابت سیاسی باشد. اما در جوامعی که به دلایل مختلف و پیچیده، فرهنگ سیاسی نخبگان ضد مشارکتی به مفهوم غیر دموکراتیک است، در صورت وجود ساختارهای سیاسی اقتدارگرا و یک ایدئولوژی همخوان با آن، می‌تواند مانعی

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران haniehgraeli@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران [mmtph2006@yahoo.com](mailto:mmmtp2006@yahoo.com)

*** نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

hosainabolfazly47@yahoo.com

**** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران ali_salehi62@ut.ac.ir



جدی برای پیشرفت شاخص‌های دموکراتیک باشد. آنچنان که نظریه‌های گذار به دموکراسی نیز می‌گویند، هرچه ارزش‌ها و ایستارهای مشارکتی و دموکراتیک در فرهنگ سیاسی یک کشور بیشتر باشد، می‌تواند بر توسعه سیاسی آن اثرگذار باشد و بالعکس.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ سیاسی، حکمرانی خوب، دموکراسی، حوزه نخبگی و توسعه سیاسی.



مقدمه

مفهوم حکمرانی خوب از دهه ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم به منزله یک الگو مرتبط با توسعه و مدل جدیدی از اداره امور مطرح شد و به سبب عدم موفقیت الگوها و مدل‌های پیشین توسعه، به سرعت گسترش یافت و محافل دانشگاهی (اندیشمندان حوزه‌های مختلف، پژوهشگران و سیاست‌گذاران) و نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات ملی و بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد و کمیسیون‌های تابعه آن، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و...، تعاریف، عوامل مؤثر بر تحقق، راهبردها، شاخص‌های مختلف و گاه متفاوتی را برای آن طرح نمودند. در نگاهی حداقلی، محققان، حکمرانی خوب را با رویکردها (فرآیندی، لیبرالیستی و سوسیالیستی)، ابعاد (سیاسی، اقتصادی و انسانی) و اهداف (توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و توسعه پایدار انسانی) تعریف نموده‌اند (دباغ و نفری، ۱۳۸۸: ۳۰). از این رو طبعاً نمی‌توان دستیابی به یک نگاه و تعریف جامع و واحد و طبعاً شاخصه‌هایی همگون و مشترک برای تحلیل و بررسی حکمرانی خوب در زمینه‌های مختلف را متصور بود. لذا در پژوهش‌های مختلف به فراخور موضوع، شرایط و اقتضائات آن، مجموعه‌ای از شاخصه‌ها برای حکمرانی خوب تعیین می‌شود. مدل حکمرانی خوب، نحوه حکمرانی، کیفیت رابطه بین شهروندان و حکومت را نشان می‌دهد. این نظریه به دخالت منطقی دولت و نقش تسهیلگری و هماهنگ‌کنندگی آن تأکید دارد (امام‌جمعه زاده، ۱۳۹۵: ۱۷). بسیاری از صاحب‌نظران بر این نکته تأکید دارند که یکی از عوامل تحقق شاخص‌های حکمرانی خوب، وجود فرهنگ سیاسی دموکراتیک در سطوح توده و نخبگان سیاسی است که پژوهش‌های جدید متأثر از مطالعات گذار به دموکراسی، تأکید بیشتری بر فرهنگ سیاسی نخبگان می‌کند.

واژه فرهنگ سیاسی، پس از جنگ جهانی دوم در ادبیات توسعه سیاسی به مفهوم امروزی آن مطرح شد. این واژه در جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست برای اولین بار توسط گابریل آلموند و سیدنی وربا با تدوین نظریه فرهنگ سیاسی بر اساس داده‌های مقطعی ملی و تجربی از قلمرو برداشت‌های ادبی به قلمرو فرضیه‌های قابل آزمایش مطرح شد و جهت گرفت (بشیریه، ۱۳۷۰: ۲۲).

به نظر وی، هر نظام سیاسی درون الگوها و ارزش‌های خاصی از سمت‌گیری برای

کنش سیاسی فعالیت دارد که بهتر است آن را فرهنگ سیاسی نام نهیم. فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای، انباشت تاریخی از ارزش‌ها و سنت‌هایی است که جهت‌گیری مردم نسبت به اقتدار سیاسی، ساختار سیاسی حکومت‌ها (نخبه‌گرایی یا کثرت‌گرایی، میل به استبداد فردی یا گرایش به دموکراسی، توده‌گرایی و... که همگی نمودهایی از فرهنگ سیاسی یک جامعه‌اند) و کارکرد نهاد دولت و آگاهی آنان از فرآیندهای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تعیین می‌کند. در مجموع فرهنگ سیاسی به مجموعه نگرش‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌هایی که بر افکار عمومی جامعه حاکمیت دارد و در پیوند با مسائل سیاسی و نظام سیاسی است، تأکید دارد. فرهنگ سیاسی، ذهنیات اجتماعی انسان‌ها را شکل می‌دهد، که این ذهنیات، تعیین‌کننده نوع رفتارهای سیاسی آنان بوده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (دارستانی، ۱۳۹۴: ۴). نظام سیاسی متمایز از دیگر نظام‌ها نه تنها بر پایه ساختارها، بلکه به واسطه فرهنگ سیاسی موجود در آن تفاوت می‌یابد. دانشمندان توسعه سیاسی تشخیص داده‌اند که نمی‌توانند پدیده توسعه سیاسی را در کشوری توضیح دهند، مگر اینکه فرهنگ سیاسی آن کشور را بررسی کنند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۴۴).

در ایران نیز توجه به حکمرانی خوب، شاخص‌ها و موانع تحقق برخی از عناصر آن، امری اجتناب‌ناپذیر است و مطالعاتی محدود در این باره انجام گرفته است و با توجه به اینکه یکی از عوامل اصلی تحقق و نهادینه شدن شاخص‌های حکمرانی خوب به فرهنگ سیاسی نخبگان بازمی‌گردد، از این‌رو بررسی نقش این عامل، اهمیتی اساسی در مطالعات توسعه‌ای در ایران می‌یابد. بر این اساس پژوهش حاضر به نسبت فرهنگ سیاسی حوزه نخبگانی در روند تحقق یا عدم تحقق حکمرانی خوب با ذکر برخی دلالت‌ها به روش توصیفی-تحلیلی می‌پردازد.

مبانی نظری پژوهش

فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی، مجموعه‌ای از آرمان‌ها، نگرش‌ها و طرز برخورد‌های کم و بیش ثابت درباره قدرت و سیاست است که تحت تأثیر عقاید، نمادها، ارزش‌ها و باورهای افراد و در متن تاریخ و حیات جمعی آنها شکل می‌گیرد و به رفتارها و کنش‌های سیاسی در قبال نظام سیاسی جهت می‌دهد (اخترشهر، ۱۳۸۶: ۵۷). آنچه فرهنگ سیاسی نامیده می‌شود،

حاصل تعامل میان چهار عنصر، فرهنگ توده، فرهنگ نخبگان، تجربه سیاسی- تاریخی ملت و ساختار سیاسی حاکم است. به این ترتیب «برداشت نخبگان و توده‌ها از واقعیت سیاسی»، «نحوه رفتار رهبران»، «شیوه عملکرد نهادها»، «عقاید پدیدآمده توسط رفتار سیاسی و نخبگان»، «میزان تجدد و توسعه صنعتی جوامع»، «جایگاه گروه‌های مستقل» و بالاخره «نحوه عملکرد وسایل جمعی»، همگی نقش مهمی در شکل‌گیری و ایجاد فرهنگ سیاسی ایفا می‌کنند (نفیس و تیشه‌بار، ۱۳۷۹: ۱۷۷).

رهیافت فرهنگ سیاسی، تحت تأثیر مطالعات سنتی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به‌مثابه تابعی از فرهنگ عمومی، در تلاش است تا با ترکیب رهیافت‌های روان‌شناختی، مردم‌شناختی، جامعه‌شناسی و تاریخی، خلأ موجود میان سطح تحلیل خرد رفتار سیاسی فرد و سطح تحلیل کلان رفتار سیاسی مبتنی بر متغیرهای مشترک جامعه را پر کند (زارعی، ۱۳۸۸: ۸۸). در این میان، فرهنگ سیاسی با مطالعات مربوط به توسعه به-ویژه توسعه سیاسی، ارتباط تنگاتنگ دارد. از آنجا که فرهنگ سیاسی در برگیرنده مجموعه نگرش‌ها و طرز برخورد‌ها درباره سیاست و قدرت است، از این‌رو محتوای فرهنگ سیاسی ممکن است مساعد و یا نامساعد به حال توسعه سیاسی باشد (شریف، ۱۳۸۱: ۱۰).

رهیافت فرهنگ سیاسی از منظر آلموند و وربا

آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی را اینگونه تعریف می‌کنند: «فرهنگ سیاسی، مجموعه‌ای از تمایلات شناختی، تحلیلی و احساسی است که نسبت به پدیده‌های سیاسی ابراز می‌شود» (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۲۱). به عبارتی فرهنگ سیاسی بیانگر نگرش‌ها، باورها و ارزش‌هایی است که شالوده یک نظام سیاسی را تشکیل می‌دهد. از نظر آلموند و وربا، فرهنگ مدنی، حامی دموکراسی است (برنل و رندال، ۱۳۹۱: ۲۲۱). از دید آنها، در نظام‌های سیاسی متفاوت، فرهنگ سیاسی از سه بعد زیر نشأت می‌گیرد:

نخست، ابعاد شناختی که از دانش نسبت به نظام سیاسی، نهادها و مسئولان آن، ورودی‌ها و خروجی‌های این نظام سیاسی نشأت می‌گیرد. دوم، ابعاد احساسی که از احساساتی که شهروند نسبت به نظام سیاسی و مسئولان و عملکرد آنها دارد، نشأت می‌گیرد. سوم، ابعاد ارزیابی که از نحوه تجزیه و تحلیل شهروندان از مسائل سیاسی

جامعه و کشور خود نشأت می‌گیرد (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۲۸).

آلموند و وربا، سه نوع فرهنگ سیاسی را شناسایی می‌کنند که عبارتند از:

۱. فرهنگ سیاسی محدود: که پایین‌ترین سطح فرهنگ سیاسی است و در جوامعی که هیچ‌گونه خودآگاهی درباره دولت در آن پیدا نشده، به وجود می‌آید. در این جوامع، افراد خود را به عنوان عضوی از جامعه تصور نمی‌کنند و اساساً نقشی در تصمیم‌گیری‌ها ندارند. در این جوامع، هیچ‌گونه مشارکت سیاسی وجود ندارد.
۲. فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد از وجود نظام سیاسی آگاهی داشته، از نقش‌های گوناگون و نتایج تصمیم‌های حکومت اطلاع دارند، اما نقش تبعی در پروسه سیاسی دارند و در فرایند سیاست‌گذاری نیز نقش تعیین‌کننده ایفا نمی‌کنند.
۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این نوع فرهنگ سیاسی، سطح آگاهی از نظام سیاسی بسیار بالاست. مردم به طور نسبی در حوزه‌های مختلف دخالت می‌کنند و به رفتارهای سیاسی نخبگان حساس هستند. در این نوع فرهنگ سیاسی، مردم به نظام سیاسی اعتماد دارند و معتقدند که می‌توانند در بهبود تصمیم‌های سیاسی مؤثر باشند. همچنین آنها «به بحث از فرهنگ سیاسی نخبگان اشاره می‌کنند و معتقدند که مجموعه افرادی که هیئت حاکمه یک کشور را تشکیل می‌دهند، از فرهنگ سیاسی خاصی برخوردارند و به تناسب ماهیت نظام سیاسی، این فرهنگ سیاسی نیز متمایز می‌شود» (همان: ۲۴). آلموند، فرهنگ سیاسی را توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی تعریف می‌کند که بر اعمال افراد تأثیر می‌گذارد. وی سه سطح از فرهنگ سیاسی از جمله «تمایلات سیستمی، فرآیندی و سطح سیاست‌گذاری» را متمایز می‌کند. همچنین از فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا و منازعه‌گرای شهروندان در جوامع مختلف سخن به میان می‌آورد. اما به فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی اشاره نمی‌کند (آلموند، ۱۳۷۶: ۷۱).

فرهنگ سیاسی و پژوهش پاتنم

یافته‌های پاتنم نشان می‌دهد که کیفیت یک حکومت تحت تأثیر فرهنگ مدنی در یک منطقه قرار دارد. پاتنم بر تفاوت‌های مناطق شمالی-مرکزی و مناطق جنوبی و

تاریخ مناطق بر فرهنگ سیاسی آن تأکید دارد. این تفاوت در فرهنگ سیاسی با وجود جامعه مدنی قوی در مناطق شمالی- مرکزی، مشارکت بیشتر شهروندان در سیاست، اعتماد اجتماعی، داشتن خصلت کمتر عمودی یا سلسله‌مراتبی سیاست در این مناطق مشخص شده است. این خصلت‌ها بر کارکرد حکمرانی در گذشته و در دهه‌های اخیر تأثیرگذار بوده است. چهار متغیر فرهنگ مدنی در این پژوهش عبارتند از: مشارکت مدنی؛ برابری سیاسی؛ انسجام، اعتماد و تساهل؛ و ساختارهای اجتماعی همکاری (Chabova, 2014: 3).

لوسین پای و فرهنگ سیاسی

لوسین پای نیز عناصر فرهنگی و فرهنگ سیاسی را مؤثر بر نوع سیستم سیاسی می‌داند. همچنین متغیر فرهنگی، نقشی تعیین‌کننده در روند توسعه سیاسی دارد. مثلاً سنت کنفوسیوسی که نسل به نسل انتقال می‌یابد و افراد با آن جامعه‌پذیر می‌شوند، گرایش زیادی به پرورش پدرسالاری و حکومت اقتدارگرا، به خاطر تأکیدش بر مرکزیت، سلسله‌مراتب و ضرورت سازگاری و اطاعت دارد (Hsin & Si.K, 2002: 298). برخی از گرایش‌های سنتی یا فرهنگ حامی سلسله‌مراتب سیاسی، ناسازگار با ارزش‌ها و اهداف دموکراتیک است؛ زیرا مفروض مشارکت دموکراتیک، مشارکت فعال شهروندان به‌مثابه افراد برابر در سیاست است (Hsin & Si.K, 2002: 299). در واقع لوسین پای معتقد است که فرهنگ سیاسی، مجموعه بازخوردها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی سامان می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند.

مطالعات اینگلهارت درباره فرهنگ سیاسی

از دید اینگلهارت، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دموکراتیک در زمینه وسیع‌تر تحول ارزشی که از آن با عنوان «توسعه انسانی» نام می‌برد، تحقق می‌پذیرد. ملاک سنجش فرهنگ سیاسی از دید وی سه عامل رضایت از زندگی شخصی، اعتماد بین افراد و حمایت از نظم اجتماعی موجود (رد تغییر انقلابی) است. به اعتقاد او، دموکراسی تنها وابسته به عملکرد اقتصادی نیست، بلکه جوامعی که دارای شاخص‌های بالایی از لحاظ

فرهنگ سیاسی هستند، احتمال دارد که بیشتر از سایر جوامع از دموکراسی‌های باثبات برخوردار باشند (Chabova, 2013: 2).

از منظر اینگلهارت، فرهنگ سیاسی، نقش مستقیم و مهمی در توسعه و حفظ (یا شکست) دموکراسی دارد. او مطرح می‌سازد که ارزش‌های توده‌ای که این نقش مهم را در تقویت دموکراسی دارد، عبارتند از: اعتماد، تساهل، احساس اثربخشی. با وجود این فضیلت‌های مدنی است که رژیم‌های دموکراتیک می‌توانند به شیوه‌ای کارآمد عمل کنند (Inglehart, 2005: 157) وی همچنین بر نقش تعیین‌کننده ارزش‌های توده مردم در پیدایش و شکوفایی نهادهای دموکراتیک تأکید می‌کند (Inglehart, 2005: 2).

از دید اینگلهارت، تغییر فرهنگی و فرهنگ سیاسی یک‌شبه اتفاق نمی‌افتد. می‌توان فرمانروایان و قوانین را تغییر داد، اما تغییر جنبه‌های اصلی فرهنگ، سال‌ها طول می‌کشد. دگرگونی فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که دگرگونی‌هایی به قدر کفایت بزرگ در محیط اقتصادی، تکنولوژیکی و یا سیاسی و اجتماعی صورت گیرد. لیکن چنین دگرگونی‌هایی به آرامی و معمولاً از طریق جامعه‌پذیری نسل‌های جدید تحقق می‌یابد. این وضعیت، فرهنگ سیاسی را نیز در برمی‌گیرد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۴۶۸).

فرهنگ سیاسی و اهمیت روزافزون نخبگان سیاسی

اساساً در نظام سیاسی دست‌کم دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: فرهنگ سیاسی توده و فرهنگ سیاسی نخبگان. فرهنگ سیاسی توده از ایستارها و سمت‌گیری‌های مردم (به عنوان یک کل) در قبال سیاست تشکیل می‌شود که بروندهای نظام را به شکل مهمی در کنترل خود ندارند. اما فرهنگ سیاسی نخبگان با امتیازات، احساسات و الگوهای رفتاری کسانی سروکار دارد که درون نظام سیاسی، از کارویژه استخدام سیاسی به نقش فعالی دست یافته و بر بروندهای نظام، تأثیری مستقیم دارند (پای، ۱۳۸۰: ۱۶۱).

از دهه ۱۹۹۰، به تدریج نظریه‌پردازان گذار به دموکراسی در کنار فرهنگ سیاسی توده، بیش از پیش بر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم و غیر حاکم متمرکز شدند و عواملی دیگری نیز همچون ماهیت سیستم سیاسی، شرایط اقتصادی مناسب، جامعه مدنی و نقش سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی را در گسترش فرهنگ سیاسی

مشارکتی و دموکراتیک مردم مؤثر برشمرده‌اند و بحث‌های بیشتری حول و حوش نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم در گذار به دموکراسی جریان یافت.

فرهنگ سیاسی نخبگان

هرچند رأس نظام اجتماعی در نظر اندیشمندان گوناگون به گروه‌های مختلفی چون فلاسفه، حکیمان، عقلا و... نسبت داده شده است، برآیند تمامی این دیدگاه‌ها بیانگر اهمیت و جایگاه نخبه و به‌ویژه نخبگان سیاسی از دیرباز است. نظریهٔ نخبه‌گرایی در معنای نوین آن، از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا و آمریکا و در نوشته‌های سیاسی-اجتماعی محققان و گاه در آثار عده‌ای از فلاسفه مطرح شد و در سال‌های بین دو جنگ جهانی، متأثر از اندیشه‌های برخی متفکران ایتالیایی بسط و گسترش یافت. آنچه در ابتدا برای بیان کیفیت کالاهایی به کار برده می‌شد که دارای مرغوبیت و برتری خاصی نسبت به کالاهای مشابه بوده‌اند، در این سده‌ها به گروه‌هایی از افراد جامعه اطلاق می‌شد که جایگاه یا مقام و منزلت سیاسی، اجتماعی، روحانی و یا اقتصادی ویژه‌ای نسبت به دیگران داشتند (گولد و گلب، ۱۳۷۶: ۸۳۵).

پاره تو، متفکر نخبه‌گرای برجسته کلاسیک، در یک تقسیم‌بندی کلی، نخبگان را به دو گروه حاکم و غیر حاکم تقسیم می‌کند. به بیان روشن‌تر، پاره تو، نخبگان (سرآمدان) را در دو معنای کلی و خاص در نظر می‌گیرد. در معنای کلی، نخبگان به افرادی گفته می‌شود که بالاترین امتیازها را در رشته فعالیت خویش کسب کرده‌اند. به عبارت دیگر نخبگان، تعداد معدودی از افراد جامعه هستند که هر یک در سپهر فعالیت خویش توفیق یافته و به مرتبه بالایی از سلسله‌مراتب حرفه‌ای نائل شده‌اند (ر.ک: آرون، ۱۳۸۱؛ باتامور، ۱۳۹۲). همچنین در معنای خاص، منظور او از مفهوم نخبه، نخبگان حاکم است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم نقش قابل توجهی در حکومت دارند و در مقابل قشر پایین‌تر یا غیر نخبگان قرار می‌گیرند و از لحاظ سیاسی و اجتماعی دارای وظایف حاکمه هستند (آرون، ۱۳۸۱: ۵۱۷). موسکا و لاسول نیز برداشت دوم پاره تو از نخبگان را دنبال کرده‌اند. البته موسکا از اصطلاح «طبقه حاکم» و لاسول از مفهوم «نخبگان سیاسی» استفاده می‌کند (بدیع، ۱۳۸۵: ۳۵).

از دیدگاه گی‌روشه، نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند یا به وسیله تصمیم‌هایی که اتخاذ می‌کنند یا با هیجانات، ایده‌ها و احساساتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند. گی‌روشه، نخبگان را به شش گروه نخبگان سنتی، نخبگان تکنوکرات، نخبگان مالکیت، نخبگان کاریزماتیک، نخبگان ایدئولوژیک و نخبگان سمبلیک تقسیم‌بندی می‌کند.

برخلاف مطالعات سابق درباره فرهنگ سیاسی که توده مردم را مورد توجه قرار می‌داد، مطالعات اخیر در کنار تأکید بر اهمیت فرهنگ سیاسی مردم، بر فرهنگ سیاسی نخبگان، توجه بیشتری نموده است. در واقع فرهنگ سیاسی نخبگان با ایستارها، احساسات و الگوهای رفتاری کسانی سروکار دارد که درون نظام سیاسی از طریق گردش کارویژه استخدام سیاسی به نقش‌های فعالی دست یافته‌اند و بر بروندهای نظام تأثیری مستقیم دارند (اکبری، ۱۳۸۸: ۵۵). باتامور بر این اعتقاد است که در کشورهای در حال توسعه، این گروه نخبگان سیاسی هستند که در جریان توسعه کشور خود، حرف آخر را می‌زنند. در واقع رویکردها و رفتار افراد قدرتمند در جوامعی که روندهای سیاسی‌شان کمتر درون ساختارهای رسمی حکومت نهادینه شده است، راهنمای معتبری برای دگرذیسی سیاسی است (ز.ک: باتامور، ۱۳۹۲).

در نتیجه، فرهنگ سیاسی این افراد، نقش مهمی در گسترش ارزش‌ها، نهادها و عناصر دموکراتیک و مشارکتی، حداقل در کوتاه‌مدت و میان‌مدت دارد، تا فرهنگ سیاسی توده مردم. استدلال دیگری که در این راستا مطرح می‌شود از این قرار است که از آنجا که مردم در جوامع در حال نوسازی، عمده تلاششان معطوف به بقای امنیتی و اقتصادی است، کمتر به ارزش‌هایی همچون دموکراسی، برابری و مشارکت سیاسی و... توجه می‌کنند.

شهروندان در این جوامع متمایل به انطباق اجتماعی و تابع اقتدار دولت هستند. برعکس در کشورهای توسعه‌یافته و ثروتمند، بیشتر شهروندان به ارزش‌های غیر مادی توجه دارند. آنها به دلیل تأمین نیازهای اولیه و بقا، توجه بیشتری به موضوعات و مسائل مهمی همچون فهم جامعه، کیفیت زندگی و سیاست دارند و تأکید کمتری بر رشد

اقتصادی. در واقع بیشترین تأکیدها بر حفاظت از محیط‌زیست، کیفیت زندگی و آزادی سیاسی است (Carlos & Benavides, 2011: 15).

از این‌رو برخی از پژوهشگران، ضرورت توجه به فرهنگ سیاسی نخبگان و اهمیت آن را برای مسئلهٔ گذار به دموکراسی یا تحقق حکمرانی خوب گوشزد می‌کنند. در واقع در نظریه‌های جدید گذار به دموکراسی به‌ویژه رهیافت نخبه‌گرا، بر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در برقراری دموکراسی تأکید بیشتری شده است. هانتینگتون نیز از نظریه-پردازانی است که نقش نخبگان و رهبران سیاسی را در خلال موج سوم دموکراسی برجسته می‌داند و می‌نویسد: «اساساً دموکراسی‌ها حاصل کار رهبران سیاسی بود که در حکومت بودند و یا در بین مخالفان و آن جرأت را داشتند که با وضع موجود به مقابله برخیزند و از منافع فوری هواداران خود پیروی کنند که از زمانی دراز نیاز به دموکراسی را دریافته بودند. دموکراسی‌ها را رهبرانی به وجود آوردند که در حکومت و بین مخالفان فعال بودند و در مقابل تحریکات مخالفان تندرو و قشری‌های حکومت در اعمال خشونت، مقاومت نشان می‌دادند. دموکراسی‌ها را رهبرانی در دو گروه برپا داشتند که خردمندانه دریافته بودند که در سیاست، فضیلت و حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست. مصالحه، انتخابات و عدم خشونت، خصوصیات دموکراسی شدن در موج سوم است» (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۸۲).

توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی سیاسی، ارتباط بسیار نزدیکی با ایدئولوژی و نگرش نخبگان سیاسی دارد، به گونه‌ای که تغییر در آنها بر روند توسعه سیاسی مؤثر است. لیکن نگرش، احساسات و شناخت نخبگان در تقویت یا تضعیف عناصر توسعه سیاسی، نقش بسیار مؤثرتری در مقایسه با فرهنگ سیاسی عامه دارد (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۳۳). بر این مبنای سبب اهمیت کانونی نخبگان، طبعاً نوع نگرش‌ها و طرز برخورد‌های آنها درباره سیاست و قدرت بسیار قابل توجه و اعتناست و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا یا دموکراتیک آنها می‌تواند به عنوان مانع یا عاملی مؤثر بر توسعهٔ سیاسی، داشتن جامعه‌ای دموکراتیک و مردم‌سالار و طبیعتاً تحقق یا عدم تحقق بسیاری از شاخصه‌های حکمرانی خوب تأثیرگذار باشد.

حکمرانی خوب

حکمرانی خوب به عنوان یک مفهوم چندوجهی و پرکاربرد در چند دهه اخیر به حساب می‌آید که به منزله الگویی مناسب برای نیل به توسعه از سوی سازمان‌های بین‌المللی و بسیاری از پژوهشگران مورد توجه واقع شده است. می‌توان آن را مجموعه نهادها، قوانین، عرف‌ها و قراردادهای رسمی و غیر رسمی دانست که به بازیگران گوناگون عرصه اجتماعی امکان می‌دهد تا برحسب جایگاه خود در سلسله‌مراتب قدرت و مسئولیت، از راه گفت‌وگو و چانه‌زنی و بده‌بستان درباره مسائل عمومی تصمیم‌گیری کنند و تصمیم‌ها را به مرحله اجرا بگذارند.

در این تعریف، حکمرانی از مفهوم حکومت و نقش مرکزی آن در تصمیم‌گیری و اعمال قدرت فاصله می‌گیرد و سایر بازیگران به‌ویژه جامعه مدنی و فعل و انفعالات درونی آن و نیز رابطه آن را با حکومت در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر، مفهوم حکمرانی به آن معناست که عرصه تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در انحصار دولت و دستگاه اجرایی نیست (ر.ک: خانوند، ۱۳۹۴). حکمرانی مفهوم جدیدی نیست، بلکه به پیشینگی تمدن بشری است. ویس^۱ (۲۰۰۰)، واژه حکمرانی را عمل، شیوه اداره یا قدرت اداره کردن دولت، روش دولت یا نظم می‌داند. معنای ساده حکمرانی، فرآیند تصمیم‌گیری و فرآیندی است که به وسیله آن، تصمیم‌ها اجرا می‌شود (یا نمی‌شود). حکمرانی در چندین زمینه می‌تواند استفاده شود، مانند: حاکمیت شرکتی، حاکمیت بین‌المللی، حاکمیت ملی و حاکمیت محلی (ر.ک: کمالی، ۱۳۸۸). حکمرانی خوب، اصطلاحی است که محافل علمی و کشورهای گوناگون برحسب نوع هدف، گرایش به یک نماد خاص و شیوه دستیابی، از آن تعاریف متفاوتی به دست داده‌اند و برای آن، ویژگی‌های متنوعی برشمرده‌اند (دباغ و نفری، ۱۳۸۸: ۵).

مدل حکمرانی خوب، نحوه حکمرانی، کیفیت رابطه میان شهروندان و حکومت را نشان می‌دهد. این نظریه به دخالت منطقی دولت و نقش تسهیلگری و هماهنگ‌کنندگی آن تأکید دارد. در حقیقت حکمرانی خوب، اصطلاحی است که نشانه تغییر پارادایم نقش حکومت است و اینکه اولویت‌های گوناگون، بر مبنای نیازها و خواست سطوح و اجزای گوناگون یک جامعه تحقق می‌یابد (ر.ک: امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۵).

عوامل تأثیرگذار بر تحقق حکمرانی خوب

اولین عامل تأثیرگذار، کنترل و تحقق قانون‌گرایی می‌باشد. برای آینده حکومت، هیچ سرمایه‌ای مهم‌تر از قانون‌گرایی نیست. ثبات آینده کشورها بستگی به ایجاد محیطی دارد که در آن سرمایه و مشاغل در امنیت کامل به سر ببرند؛ زیرا هرگونه ناامنی برای دارندگان سرمایه و نیروهای متخصص، ریسک محسوب می‌گردد (آرایی، ۱۳۹۶: ۴۴). نتیجه فقدان قانون‌گرایی، به طور مشخص ناامنی، بی‌اعتمادی اجتماعی، عدم وحدت رویه در حکومت، بی‌ثباتی و وجود تفاسیر متفاوت در تصمیم‌گیری‌ها و فرار سرمایه و منابع انسانی خواهد بود.

دومین عامل، تقویت و بسط جامعه مدنی است. واقعیت این است که قدرت معمولاً تمایل به فساد دارد و این گرایش، بخشی از زندگی بشر است. اما در عین حال گرایش طبیعی انسان است که به شکلی معقولانه از اشتباهات خودداری کند و شکست‌ها را جبران نماید. اما زمانی که طبع متمایل به قدرت با تمرکز قدرت ترکیب شود، سلاحی دهشتناک ایجاد می‌شود. در این حال نظارت بر قدرت از طریق تقویت و بسط جامعه مدنی، یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین راه‌های نظارت بر قدرت است. بنابراین از یکسو، گسترش حزب و رقابت‌های سیاسی احزاب متعدد (بعد اول جامعه مدنی) تا حد زیادی برای سلامت عمومی جامعه و نظارت بر قدرت مهم است؛ زیرا اعمال دموکراسی نیز بدون وجود گفت‌وگو و مناظره عمومی نیرومند درباره منافع عمومی نمی‌تواند شکل گیرد. مطبوعات نیز (بعد دیگر جامعه مدنی) به عنوان یکی از رکن‌های دموکراسی، نقش مهمی در روند دموکراسی ایفا می‌کند. مطبوعات آزاد، نشانه آگاهی جامعه است. از سوی دیگر، سازمان‌های مردم‌نهاد (سومین بعد جامعه مدنی بنا بر شکل بالا)، نقش پل ارتباطی میان شهروندان و دولت ایفا می‌نماید. این تشکلهای به تبیین و تجمیع منافع شهروندان، نظارت بر عملیات اجرایی دولت و پاسخگو کردن دولت از طریق تجهیز عموم مردم و نمایندگان پارلمان به اطلاعات لازم و نیز کار کارشناسی درباره آثار سیاست‌های ویژه دولت و شقوق مختلف سیاست‌ها می‌پردازند.

سومین عامل تأثیرگذار بر تحقق حکمرانی خوب، افزایش مشارکت عمومی در سیاست‌گذاری می‌باشد. شهروندان همچنین نیازمند وجود سازوکارهایی هستند که از طریق آن بتوانند به طور سودمند و اثربخشی، دولت و مأموران دولتی را بر پایه موازینی

منطقی پاسخگو نمایند. از طرف دیگر، قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران نیز نیازمند وجود سازوکارهایی هستند تا ترجیحات و منافع گوناگون شهروندان را به دست آورده و با یکدیگر جمع کنند (آرایی، ۱۳۹۶: ۴۴).

چهارمین عامل تأثیرگذار، لزوم افزایش پاسخگویی مالی می‌باشد. فساد مالی، مهم‌ترین نوع فساد در بخش مالی است. به فراموشی سپردن پاسخگویی مالی، مقدمه فساد خواهد بود. فساد، تخریب و تباهی در نهادها را به وجود می‌آورد و اعتماد ملت از ارکان قدرت سلب خواهد شد. در صورت فقدان پاسخگویی، حتی درگیر شدن یک فرد با فساد، مانند مرضی مسری سایر ارکان قدرت را در پی خواهد گرفت. تنها راه خاتمه دادن به فساد در این بخش، ایجاد قوانینی منسجم، پایدار و بدون تبعیض برای همگان و البته اجرای صحیح، شفاف، فراگیر و جامع و همراه با ضمانت‌های اجرایی مکفی برای آن است (همان). پنجمین عامل، تمرکززدایی امور اداری است. هدف از تمرکززدایی، تلاش برای ایجاد مشارکت مطلوب در سطح قوای کشور است. باید از تمرکز قدرت در دست نهادهای حکومت مرکزی جلوگیری کرد و بخشی از اختیارات این مقامات که ماهیت محلی دارند، به سطح محلی منتقل گردد.

حکمرانی خوب و ارکان سه‌گانه

در حکمرانی خوب، شراکت بین سه رکن اصلی دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی در انجام فعالیت‌ها وجود دارد. این شراکت سبب می‌شود تا امور عمومی به شکل صحیح‌تر و بهینه‌تری اداره شود. در واقع اداره امور عمومی با عزم و اراده و روابط تعاملی میان نهادهای مختلف امکان‌پذیر خواهد بود. به‌ویژه آنکه نهاد دولت، نقش اصلی در برقراری روابط یادشده را دارد. ارتباط صحیح و تعاملی سه بخش یادشده، زمینه تحقق حکمرانی خوب را در ابعاد مختلف فراهم می‌سازد (قلی‌پور، ۱۳۸۲: ۲). در حکمرانی خوب، بین سه رکن مطروحه در بالا در انجام فعالیت‌های توسعه، مشارکت مستمر وجود دارد که گاه فراتر از یک مشارکت صرف نیز می‌رود. در حقیقت فعالیت تعاملی این سه بخش است که نقش پیش‌برندگی در حکمرانی و تسهیل‌کنندگی را ایفا کرده، بستر لازم برای تحقق حکمرانی خوب را فراهم می‌سازد (پارسا، ۱۳۹۲: ۲۰).

حکمرانی خوب و شاخص‌های آن

پژوهشگران و نهادهای بین‌المللی، شاخص‌های مختلف مشارکت‌جویی، اجماع‌گرایی، شفافیت و قانون‌گرایی، عدالت‌جویی، اثربخشی و کارآمدی و نیز توجه به درخواست‌های مردم را به عنوان شاخص‌های حکمرانی خوب ذکر کرده‌اند. همچنین تیلور، موبیس، روی و تیسدل در مطالعات خود، شاخصه‌هایی را برای حکمرانی خوب ارائه کرده‌اند. ویژگی‌های مشترک این پژوهش‌ها را برای حکمرانی خوب را می‌توان در پنج محور وجود و تقویت ساختارهای دموکراتیک، شفافیت، پاسخگویی، هوشمندی و توسعه مشارکت‌جویانه، توجه و واکنش به درخواست‌های مردم، وضع خط‌مشی‌های مناسب اقتصادی برای تسهیل توسعه، احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون صورت‌بندی نمود (ر.ک: Mobius, 2001). هاتر و انور شاه نیز ویژگی‌های حکمرانی خوب را مشارکت شهروندان، دولت‌محوری، توسعه اجتماعی و مدیریت اقتصادی ذکر کرده‌اند (ر.ک: Roy & Tisdell, 1998).

تونی بووایرد و الک لافلر طی تحقیقی، شاخص‌هایی را برای مفهوم حکمرانی خوب در نظر می‌گیرند. از نظر آنها مشارکت شهروندان، احترام به حاکمیت قانون، پاسخگویی، رفتار اخلاقی و صادقانه، تساوی حقوقی (رویه‌ها و مقررات منصفانه)، شفافیت، مساوات و برابری (از نظر جنسیت، قومیت، سن، مذهب و...)، شاخص‌های تشکیل‌دهنده حکمرانی خوب محسوب می‌شود (ر.ک: Bovaird & Loffler, 2003). برنامه توسعه سازمان ملل متحد در تعریف خود از حکمرانی خوب، شاخص‌های زیادی را گنجانیده است. بر اساس آن، حکمرانی خوب فرآیندی است در جهت حاکمیت قانون، شفافیت، مسئولیت‌پذیری، مشارکت، برابری، کارایی، اثربخشی، پاسخگویی، آزادی فردی، آزادی مطبوعات و همچنین وجود یک جامعه مدنی فعال. در زمینه تعیین شاخصه‌های حکمرانی خوب، کمیسیون حقوق بشر در سال ۲۰۰۷، حکمرانی خوب را وجود یک دولت شفاف، مسئول، پاسخگو و مشارکت‌جو می‌داند (محمدعلی‌پور و رحیمی عماد، ۱۳۹۲: ۱۶۱).

از سوی دیگر، کمیسیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و اقیانوسیه هشت ویژگی را برای حکمرانی خوب برشمرده که عبارتند از حکمرانی مشارکت‌جویانه، وفاق‌محور، پاسخگو، شفاف، انعطاف‌پذیر، کارآمد، منصفانه عام و تابع حاکمیت قانون. همچنین حکمرانی خوب تضمین می‌کند که فساد به کمترین میزان برسد و دیدگاه‌های اقلیت مورد توجه قرار گیرد و مشکلات اقشار آسیب‌پذیر در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ شود.

حکمرانی مطلوب به نیازهای فعلی و آینده جامعه اهمیت داده، آنها را مورد توجه قرار می‌دهد.

در این مقاله برای به دست دادن یک نگاه جامع از حکمرانی خوب و مجموعه شاخص‌های مترتب بر آن، به گونه‌ای که متناسب با موضوع و اقتضات مربوط به این مقاله باشد، ابتدا تعاریف و شاخصه‌های مختلف ارائه شده در زمینه حکمرانی خوب - که پژوهشگران و سازمان‌های بین‌المللی ارائه کرده‌اند، اجمالاً بررسی شد و شاخص‌های پرتکرار و به عبارتی شاخص‌هایی که فراوانی بیشتری در پژوهش‌ها و تعریف‌های مورد بررسی دارند، احصا گردید و در مجموع هشت شاخص برای کاربست در این پژوهش، انتخاب و گزینش شد. شاخص‌ها عبارتند از: حکومت قانون، مشارکت سیاسی (احزاب و مردم)، آزادی‌های مدنی، وجود یک جامعه مدنی پویا، اجماع‌محوری، پاسخگویی، کارآیی و اثربخشی و شفافیت.

مجموعه این شاخص‌های هشت‌گانه، پتانسیل ارائه تعریفی جامع و قابل بررسی از حکمرانی خوب و متناسب با ایران (پس از انقلاب ۵۷) را دارد که اجمالاً به آن پرداخته می‌شود.

دلالت‌هایی برای ایران پس از اتمام جنگ تحمیلی

با پیروزی انقلاب اسلامی، ظرفیت‌های جدیدی در قانون اساسی و عناصر جمهوریت نظام سیاسی جدید ظهور کرد که می‌توانست به گونه رضایت‌بخشی، نهادینگی شاخص‌های حکمرانی خوب را به دنبال داشته باشد. اما علی‌رغم ظرفیت‌های موجود، دولت‌های بعد از سال ۱۳۶۸ نتوانسته‌اند به گونه‌ای رضایت‌بخش شاخص‌های حکمرانی خوب را تحقق بخشند. مهم‌ترین عامل در این مسئله به گفتمان و فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی برخی از نخبگان سیاسی در دولت‌ها بازمی‌گردد.

این گفتمان و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا، جنبه مشارکت‌گرایانه ندارد و نهادینگی عناصر و شاخص‌های حکمرانی خوب را در اولویت گفتمانی و عملی خود قرار نداده است. علاوه بر این بی‌ثباتی سیاسی ناشی از کشمکش‌های قدرت بین نیروهای سیاسی در اوایل انقلاب و جنگ هشت‌ساله با عراق، منجر به فراموشی شاخص‌های حکمرانی خوب گردید. البته در دولت‌هایی که نخبگان سیاسی آن دارای گفتمان و فرهنگ

سیاسی دموکراتیک بوده‌اند، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تحقق شاخص‌های حکمرانی خوب حاصل شده است.

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، الگوی حکمرانی خوب از سه رکن «دولت»، «بخش خصوصی» و «جامعه مدنی» و تعامل هم‌افزای این سه رکن شکل یافته و دولت باید تسهیلگر ارتقا و بهبود شرایط دو رکن دیگر (جامعه مدنی و بخش خصوصی) باشد و تنها در پرتو یک موازنه همسو و تعامل هم‌افزای این سه رکن است که امکان تحقق و نهادمندی حکمرانی خوب به‌مثابه الگوی مرتبط با توسعه فراهم می‌شود. حال آنکه به سبب فرهنگ سیاسی اقتدارگرای نخبگان در بازه‌های مختلف زمانی، دولت‌ها اساساً به دنبال قبضه منافع و منابع در دست خود بوده و حتی در بهترین شرایط نیز به این امر تمایل و رغبت دارند و فضای لازم برای حوزه مانور و تأثیرگذاری جامعه مدنی و بخش خصوصی به‌هیچ‌وجه فراهم نیست.

هرچند این رخداد (عدم توازن و تعامل هم‌افزا بین دولت با بخش خصوصی و جامعه مدنی) جز دولت، عوامل و بازیگران دیگری نیز دارد، تمام مؤلفه‌های دیگر، تأثیری تشدیدکننده دارد و عامل اصلی، «فرهنگ سیاسی اقتدارگرای نخبگان دولت» است که همه امور، منابع و منافع اصلی را در قلمرو خود تحدید می‌نماید؛ به بازی دادن سایر ارکان (بخش خصوصی و جامعه مدنی) رغبت چندانی نشان نداده و حتی در صورت تصویب قوانین و سیاست‌های مقام جامعه مدنی و بخش خصوصی، به دلیل همین فرهنگ سیاسی اقتدارگرای خود، این سیاست‌ها و قوانین نیز به طور صحیح اجرایی نمی‌شوند.

در زمینه جامعه مدنی با گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، علی‌رغم تلاش‌های کمابیش تمامی دولت‌ها، هنوز لایحه «منع خشونت علیه زنان» در پیچ و خم تصمیم‌گیری‌ها قرار دارد؛ هنوز سازوکارهای لازم برای شکل‌یابی و فعالیت قدرتمند احزاب به صورت عملیاتی فراهم نشده است؛ علی‌رغم وجود قوانین و سیاست‌های مختلف، هنوز حقوق و منافع اقشار آسیب‌پذیر اجتماعی به‌مثابه بخش مهمی از جامعه مدنی، آنچنان که باید و شاید، تأمین و تضمین نشده است؛ و علی‌رغم توجه به تمرکززدایی از دولت از برنامه سوم به بعد، هنوز سازمان‌های غیردولتی و ان‌جی‌اوها به عنوان رکنی از جامعه مدنی، آنچنان که لازم است، در تصمیم‌گیری‌ها شرکت داده نمی‌شوند.

به عبارتی دیگر، آنچنان که پژوهش خسروی و شهسواری فرد نیز نشان می‌دهد، در

کشور ما از دوره برنامه سوم توسعه، با تأکید بر تمرکززدایی، کاهش حجم تصدی‌گری دولت و توسعه مشارکت‌های مردمی، زمینه واگذاری امور غیر حاکمیتی به مردم و اجتناب از تصدی‌گری دولت فراهم گردید. اما به‌رغم این سیاست، سازمان‌های غیر دولتی - به عنوان یکی از ارکان مهم جامعه مدنی - در ایران تثبیت و نهادمند نشدند (خسروی، شهسواری فرد، ۱۳۹۵: ۲۲۵).

در زمینه بخش خصوصی نیز علی‌رغم وجود ظرفیت مهمی چون «اصل ۴۴ قانون اساسی» و ابلاغ سیاست‌های این اصل (سیاست‌های اصل ۴۴، ۱۳۸۴)، به گواه تمامی اقتصاددانان و سیاسیون از جناح‌های مختلف، خصوصی‌سازی به شکل درست و صحیح انجام نشده و دارای مشکلات فراوانی است. «شکل‌یابی و توسعه شرکت‌های خصولتی»، «وجود مفاسد اقتصادی و رانت‌های متعدد به اسم خصوصی‌سازی»، «تورم قوانین در زمینه تولید و امور اقتصادی بخش خصوصی»، «خصوصی‌سازی‌های ناصحیح، تأمل‌برانگیز و گاه رانتی در دولت‌های مختلف»، گزاره‌هایی است که ذیل این نگاه قابل ملاحظه و توجه است. هرچند با راهبردها و سیاست‌هایی چون «تمرکززدایی»، «کوچک‌سازی دولت» و «واگذاری خدمات غیر حاکمیتی» و... در برنامه‌های مختلف، توجه به بخش خصوصی به ذهن متبادر می‌شود، به دلیل همین فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در بین نخبگان و برخی عوامل مقوم دیگر، بخش خصوصی به‌هیچ‌وجه به یک بازیگر فعال تبدیل نشده است. دولت کماکان علی‌رغم سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌های مختلف به علت تمایل نداشتن به از دست دادن منابع و منافع در دست خود، «بزرگ»، «رانتی»، «غیر کارآمد» و «غیر چابک» شده است و به ازای آن، جامعه مدنی و بخش خصوصی به‌مثابه دو رکن دیگر حکمرانی خوب، به بازیگرانی حاشیه‌ای تبدیل شده‌اند که مصادیق این امر در خلال بررسی کارنامه دولت‌های مختلف بر اساس شاخص‌های گزینش شده آمده است.

از این رو به سبب ضعف بخش خصوصی و جامعه مدنی و به عبارتی یکه‌تازی دولت، به جای ایجاد توازن و تعامل هم‌افزا بین سه رکن یادشده، حتی اگر پیشرفت‌هایی در تحقق برخی شاخص‌های حکمرانی خوب نیز ایجاد گردد، به دلیل عدم توازن ارکان الگوی حکمرانی خوب در کشور، نهادمندی و پایداری حکمرانی خوب در شاخص‌های

گاه تحقق یافته نیز بسیار دشوار می‌نماید که بی‌تردید اصلی‌ترین عامل آن به فرهنگ سیاسی اقتدارگرای نخبگان دولت‌های مختلف بازمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر، بررسی نسبت فرهنگ سیاسی حوزه نخبگی و حکمرانی خوب با دلالت‌هایی از ایران پس از جنگ تحمیلی (جنگ ایران و عراق) است. درباره فرهنگ سیاسی می‌توان استنتاج نمود که جایگاه نخبگان سیاسی در رهیافت فرهنگ سیاسی از دهه ۱۹۹۰ پیش از پیش اهمیت یافته و توجه به آن رو به گسترش است؛ چنان‌که بیش از پیش پژوهش‌های مختلفی درباره فرهنگ سیاسی نخبگان صورت می‌پذیرد. از سوی دیگر جایگاه و تأثیرگذاری نخبگان سیاسی در فرهنگ سیاسی کشورهای در حال توسعه به سبب دلایلی که ذکر شد، نسبت به کشورهای توسعه‌یافته، اهمیتی دوچندان دارد و به عبارتی فرهنگ سیاسی نخبگان در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه نسبت به کشورهای توسعه‌یافته، ضریب تعیین بالاتری در میدان سیاست دارد. همچنین تأثیر فرهنگ سیاسی به طور اعم و بالطبع فرهنگ سیاسی نخبگان به طور اخص بر توسعه و به‌ویژه توسعه سیاسی، چه در بعد سلبی (مانع) و چه در بعد ایجابی آن (محرک)، گزاره‌ای قابل اعتنا و کانونی است.

بنابراین بر مبنای گزاره‌های بالا، آنچنان‌که نظریه‌های گذار به دموکراسی نیز می‌گویند، هرچه ارزش‌ها و ایستارهای مشارکتی و دموکراتیک در فرهنگ سیاسی یک کشور بیشتر باشد، می‌تواند بر توسعه سیاسی آن اثرگذار باشد و بالعکس، فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و غیر مشارکتی به‌مثابه عاملی بازدارنده در حوزه توسعه و توسعه سیاسی عمل می‌کند که این امر به نوبه خود و با ضریب تعیین بیشتری به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه در زمینه فرهنگ سیاسی نخبگان مصداق دارد.

جهان زیسته ایرانی در پس کهن‌الگوی حکومت سلطانیستی در بیش از یک قرن اخیر، تلاش‌های مختلفی را برای نیل به گذار به دموکراسی به خود دیده که مهم‌ترین این تلاش‌ها در انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ مردم ایران - که البته برای این پژوهش نیز نقطه کانونی به حساب می‌آید- و نیز

برخی تلاش‌های مجدد در برهه‌های پس از انقلاب اسلامی تجربه شده است. گفتمان انقلاب اسلامی و مجموعه دال‌ها و نشانه‌های مترتب بر آن و نیز رویکرد امام خمینی^(ره) به عنوان رهبر این گفتمان، ظرفیت‌های دموکراتیک قابل ملاحظه‌ای را در بعد نظری پیش رو نهاد. تأکید بر جایگاه و حقوق مردم در حوزه‌های مختلف و برخی عناصر مرتبط با ارزش‌ها و ایستارهای دموکراتیک در گفتمان انقلاب اسلامی بیانگر شکل‌یابی یک حکومت اسلامی مردم‌سالار بود. هم‌پیوندی جمهوری و اسلامیت در نظام سیاسی برآمده از این انقلاب نیز برآیند این نگاه است و ایجاد حکومتی مبتنی بر ارزش‌ها و ایستارهای دموکراتیک البته با نگاه اسلامی را به ذهن متبادر می‌ساخت.

پس از پیروزی انقلاب، نوع نظام سیاسی و قانون اساسی در دو فراندوم (به منزله هنجار دموکراتیک) در فروردین ۵۸ و آذر ۵۸ تعیین می‌شود و به تدریج برخی از نهادهای دموکراتیک شکل یافته و انتخابات فراوانی برای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان و شوراهای شهر و روستا به عنوان نهادهای دموکراتیک به طور ملی برگزار می‌گردد. بنابراین می‌توان استنتاج نمود که بعد سخت‌افزاری دموکراسی در کشور به تدریج اجرا شده است. اما مبحث مهم آنجاست که در نگاه نظریه‌پردازان گذار به دموکراسی، نیل به جامعه‌ای دموکراتیک دارای دو بعد است: بعد سخت‌افزاری که شامل ساختارها و نهادهای دموکراتیک می‌شود و بعد مهم‌تر و نرم‌افزاری آن که در واقع در فرهنگ سیاسی دموکراتیک قابل تعبیر است. این فرهنگ سیاسی دموکراتیک جهت گذار به دموکراسی و توسعه سیاسی، هم در میان مردم و هم به‌ویژه نخبگان (به‌ویژه در کشورهای جهان سوم) باید شکل یابد و نهادمند شود. بنابراین فرهنگ سیاسی دموکراتیک و نهادمند شدن آن در جامعه است که می‌تواند تضمین‌بخش بعد جمهوری‌الگوی حکومتی کشور و ساختارها و نهادهایی که در این راه به شکل نسبی ایجاد شده‌اند، باشد. بنابراین تلاش در رواج و نهادمندی ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگ سیاسی دموکراتیک در میان مردم از طریق آگاهی‌بخشی اجتماعی و در میان نخبگان از طریق گفت‌وگوی ملی و ایجاد مکانیسم‌های لازم برای رواج، تثبیت و نهادمندی آن، امری ضروری و حیاتی می‌نماید.

منابع

- آرایی، وحید (۱۳۹۶) حکمرانی خوب، تهران، فرهیختگان دانشگاه.
- آرون، ریمون (۱۳۸۱) مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
- آلموند، گابریل (۱۳۷۶) چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- اخترشهر علی (۱۳۸۶) مؤلفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی در حکومت دینی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- اکبری، کمال (۱۳۸۸) «نقش احزاب در سیاست پس از انقلاب اسلامی»، نشریه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۷، صص ۵۳-۷۸.
- امام‌جمعه‌زاده، سید جواد (۱۳۹۵) الگوی حکمرانی خوب؛ جامعه همکار و دولت کارآمد در مدیریت توسعه، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۳۶، صص ۷-۴۰.
- باتامور، تی بی (۱۳۹۲) نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پردیس دانش.
- بدیع، برتران (۱۳۸۵) توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، قومس.
- برنل، پیتر و ویکی رندال (۱۳۹۱) مسائل جهان سوم، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، چاپ سوم، تهران، قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۰) توسعه و فرهنگ، نامه فرهنگ شماره ۵ و ۶، صص ۶-۲۷.
- پارسا، ندا (۱۳۹۲) ایده حکمرانی خوب در عصر جهانی شدن؛ ریشه‌ها و زمینه‌ها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، استاد راهنما علی کریمی‌مله.
- پای، لوسین (۱۳۸۰) بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خاوند، فریدون (۱۳۹۴) «حکمرانی خوب در سیاست‌گذاری اقتصادی جمهوری اسلامی: از تئوری تا عمل»، دو ماهنامه میهن، دوره جدید، شماره ۵.
- دارستانی، میثم (۱۳۹۴) نقش فرهنگ سیاسی در حکمرانی خوب، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
- دباغ، سروش و ندا نفری (۱۳۸۸) «تبیین مفهوم خوبی در حکمرانی خوب»، نشریه مدیریت دولتی، دوره اول، شماره ۳، صص ۳-۱۸.
- زارعی، آرمان (۱۳۸۸) تأثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۴)، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، باز.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹) فرهنگ سیاسی ایران، تهران، فرزانه روز.
- شریف، محمدرضا (۱۳۸۱) درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، روزنه.
- شهرام‌نیا، سید امیرمسعود (۱۳۸۵) جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نگاه معاصر.

- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۹۳) «توسعه‌نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۴)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره چهارم، صص ۱۳۳-۱۶۹.
- قلی‌پور، حجت‌الله (۱۳۸۲) حکمرانی خوب در ادبیات مدیریت (طرح پژوهشی حکمرانی خوب)، دفتر بررسی‌های اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- کمالی، یحیی (۱۳۸۸) «حکمرانی خوب چیست»، تدبیر، شماره ۲۰۶، صص ۲۰-۲۲.
- گولد، جولیس و ویلیام گلب (۱۳۷۶) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران، مازیار.
- محمدعلی‌پور، فریده و سید رضا رحیمی عماد (۱۳۹۲) «علل شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران و نظریه حکمرانی خوب (مطالعه موردی: حکومت پهلوی دوم در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷)»، پژوهشنامه متین، سال پانزدهم، شماره ۵۹، صص ۱۵۹-۱۸۴.
- نفیسی، رسول و ماندانا تیشه یار (۱۳۷۹) «فرهنگ سیاسی و هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵، صص ۱۷۷-۱۹۱.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳) «مطالعه تطبیقی روند توسعه در ایران و ترکیه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هجدهم، شماره ۱، صص ۳۹-۵۱.
- هانینگتون، ساموئل (۱۳۷۳) موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه.

- Bovaird, T., & Löffler, E. (2003) "Evaluating the quality of public governance: indicators, models and methodologies", international review of Administrative Sciences, Vol. 69.
- Carlos, G., & Benavides, J. (2011) "The Impact of elite political culture and political institutions on democratic consolidation in Latin America: a comparative study of Colombia and Venezuela", the 10th Annual Politicologenetmaal Conference University of Amsterdam.
- Chabova, K. (2014) "Political Culture and Democracy Revisited", available at: https://pdfs.semanticscholar.org/306d/cab88ca8357236b99971dbfcd9188e09769d.pdf?_g_a=2.172266342.413732881.1560800720-845351716.1560800720
- Hsin-Chi, K., & Lau, Si.K. (2002) "Traditional Orientations and Political Participation in Three Chinese Societies", Journal of Contemporary China, Vol. 11, No. 31.
- Inglehart, R. (2005) Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mobius, M. (2001) "good Governance Is a Global Challenge", Corporate Board, Vol. 22, No. 131.
- Roy, K.C., & Tisdell, C.A. (1998) "good Governance in Sustainable Development: the Impact of Institutions", International Journal of social Economics, Vol.25, No.6/7/8.
- Weisse, T.G. (2000) "Governance, good Governance and Global Governance: Conceptual and Actual Challenge", Third World Quarterly, Vol. 21 No. 5, pp. 795-814.